

نداشتیم بلکه در برابر دسیسه‌های بیگانگان و خرابکاریهای عوامل وابسته به بیگانه و مخالفت عناصر مرتجع پشتیبان آن میشدیم .

اکنون سلطنتی که مفت و رایگان خود را نابود کرده و در زمانی که فرصت کافی داشت تا خود و کشور را از سقوط نجات دهد، سربلندی و لجابت نمود و سرانجام در ناتوانی و زبونی به آن صورت حقارت آمیز سرنگون کردید، آیا با عرضه کردن يك وارث ناآزموده و تظاهر به مشروطه گرایی میتواند مخاطرات تلخ گذشته را از ذهن مردم ایران بزداید و راهی برای مشروعیت و مقبولیت و پیروزی خود باز کند؟ باین سازمانها و این شخصیت‌ها و این فعالیتها بسیار بعید به نظر میرسد. بویژه که سردمداران و تبلیغاتی‌های آن روز بروز بیشتر بر تجلیل از گذشته و پوشاندن فساد و اشتباهات و تکذیب از کارگردانی عوامل سرشناس سیاستهای خارجی در آن رژیم اصرار میورزند و به کسانی حتی از خودشان که گاهی بایغرضی اشاره به مفاسد و ناتوانیهای آن زمان میکنند ناسزا میگویند و در مقام بستن دهان آنها بر میآیند. گویی که اصلا در ایران اصول مشروطیت زیر پا گذاشته نشده و نارضایی عمومی وجود نداشته و راهپیمایی ملیونی و اعتصابات عمومی پایدار علیه رژیم صورت نگرفته و انقلابی وجود نداشته است و همه اینها سحر و چشم بندی آخوندها و یا کارآفرینی سیاستهای خارجی بوده است . و پادشاه نامزد نورس خود را از همین حالات تشویق در پیش گرفتن روش استبدادی پدرانش میکنند و در زمینه سازیهام مطلقا از اصلاح دستبردهایی که به قانون اساسی مشروطیت شده و یا تضمین اصول پیشنهادی دکتر مصدق و یا منع و تحدید افراد خاندان سلطنتی گفتگویی در بین نیست . پادشاه سابق لااقل بر حسب ظاهر به مردم ایران گفت که ندای انقلاب را شنیده و بآن همراه است .

از عناصر و شخصیت‌های ملی که از دوران دکتر مصدق و پس از آن سالیان در از سوابق مبارزات در داخل ایران داشته و رنجها و محرومیت‌ها و زندانها تحمل نموده اند جمعی اکنون در پاریس و نقاط دیگر آواره و پراکنده هستند. تقریبا همه آنها کم و بیش سوابق عضویت در جبهه ملی داشته اند ولی غالب آنها در جریان مبارزات گذشته اصول مجرب و وحدت و انضباط را که لازمه بقا و پیشرفت هر نهضت و سازمان سیاسی است رعایت نکرده

اند. بعضی از آنها با فرقه بازیهای گروهی به انسجام و یکپارچگی آن ضربت میزدند. بعضی دیگر گرایش بسوی سازمانهای چپگرا داشتند و بعضی دیگر باتکروی و جاه طلبیهای شخصی وسیله ضعف ولی اعتباری آن میشدند. میتوانم درباره هر یک از این امور مثالهایی باشواهدانکارناپذیر ذکر کنم ولی فعلا در این مقام نیستم. همین کیفیات باعث بود که جبهه ملی با وجود اصالت آن جز در موارد استثنایی نتواند با سازمانی متشکل و منضبط و برنامه مدون یک جنبش سراسری در داخله

کشور بوجود بیاورد. در حالیکه گروههای غیر ملی با استفاده از برنامه و خط مشی قالبی و تعلیم یافته و هدایت شده از خارج، سازمانهای مخفی و آشکار منضبط تشکیل میدادند و در داخل جبهه نیز با هدف نفاق انداختن رخنه مینمودند. و باز همین کیفیات باعث بود که در جریان مبارزات اخیر ایران نیز با آنکه جبهه ملی تاریخاً پیشقدم و عملاً از عناصر اصلی انقلاب بود نتوانست از پیروزی آن برای سازماندهی مردم بهره برداری نماید و بر عکس آخوندها باشبکه وسیع مساجد موفق گردیدند که توده های عظیم مردم را پشت سر خویش قرار دهند و همه پیروزی انقلاب را از آن خود سازند و سپس عناصر تقسیم شده ملی را یکی بعد از دیگری ساقط کنند و آنرا به عنوان ملیگرایی و لیبرالی یعنی مین دوستی و آزادیخواهی محکوم و مرتد و عامل خارجی معرفی نمایند و حال آنکه در قیام سالهای ۱۳۳۹ و ۱۳۴۰ تا ۴۲ که جبهه ملی بالنسبه وحدتی داشت و کانون اصلی مبارزات و ایستادگی مردم ایران محسوب میشد، همین آقای خمینی و همه روحانیون اعوان و انصار او که دست به قیام و آشوبی زدند ناموفق ماندند و نتوانستند در برابر مبارزات جبهه ملی شهرت و اعتباری وسیع در میان توده های مردم پیدا کنند.

جبهه ملی اکنون فاقد سازمان متشکل است. جمعی از فعالین آن در زندان آخوندها گرفتارند. بعضی دیگر در تهران و شهرهای دیگر متواری و پنهان شده، بعضی دیگر به خارج از ایران گریخته اند. انتشاراتی که اکنون گاه بگاه به نام جبهه ملی صورت میگیرد هر چند بعضی از آنها از طرف جوانان آزاده مین دوست در زمینه اصول و بر استقامت خط مشی جبهه ملی است ولی چون از جانب یک سازمان مرکزی اداره و هدایت نمیشود عاری از رسمیت است. و نیز در پاریس با کمال تأسف اطلاع یافتم که چند نفر از اعضا جبهه به سودای فرصت طلبی و یاباه ضرورت امرار معاش بسوی شاپور بختیار رفته از وی حقوق میگیرند و برای او کارگردانی میکنند. و بعضی از افراد که

هیچوقت عضویت موثر در سازمانهای جبهه ملی نداشته اند اکنون خود را وابسته به آن جبهه ملی رامنحل شده معرفی مینمایند .

-۵-

در این میان سازمانی را که منضبط تر، فعالتر و موثرتر میدیدم سازمانی است که در پیرامون بنی صدر رئیس جمهور سابق و مسعود رجوی رهبر مجاهدین خلق به نام شورای مقاومت ملی تشکیل شده است . مبارزات و جانفشانیهای مجاهدین علیه دستگاه جابرو جاهل و ارتجاعی و ایران بر باد آخوندها غیر قابل انکار است . ظاهراً آنها بودند که بایک ضربت تاریخی شبانه مرکز حزب جمهوری اسلامی را ویران و بهشتی کانون اصلی نفاقها و دسیسه ها با جمع کثیری از وزیران و سردمداران آنها را نابود کردند . آنها بودند که با توطئه سازمان داده دیگری رجایی رئیس جمهور و با هنرنخست وزیر را ازین بردند . آنها بودند که حسن آیت دشمن بزرگ مصدق و مصدقیها و همچنین آیت الله های سرشناس و جمع دیگری از ارباب عمایم صاحب قدرت و مسند را ترور کردند . مابه عنوان یک جمعیت و نهضت قانونی و علنی و خواهان دموکراسی هرگز مبارزه مسلحانه و آدم کشی و خرابکاری موافق نبوده ایم . با وجود این انکار نمیتوان کرد عمل قهرمانانه آن مردان و زنان که بمب بر کمر خود می بندند و با قربانی کردن خویش دشمن خون آشام را ازین میبرند از جمله مظاهر اعجاب انگیز شجاعت و مقاومت تاریخی این ملت در برابر ستم و بیدادگریست . مجاهدین بیش از هر گروه دیگری قربانی داده اند . هزاران نفر آنها تا کنون شهید شده و هزاران نفر دیگر در زندانها زجر و شکنجه میکشند . هیچ نهضت و هیچ سازمانی که علیه نظام جابرانه آخوندها مبارزه میکند نباید و نمیتواند اثر عظیم مبارزات آنها را نادیده بگیرد .

راجع به آقای بنی صدر هر چند به نظر خود ایرادات و انتقادات موجه داشتم و آن قسمتی مربوط به روش او در جریان مبارزات ۱۳۳۹ - ۴۲ بود که در سازمان دانشجویان وابسته به جبهه ملی عضویت داشت و با افراد و گروههای مخالف تشکیلات جبهه همکاری میکرد و از افراد موثر در صورت بندی سازمان موسوم به جبهه ملی سوم گردید که هیچوقت واقعیت و اثر خارجی پیدا نکرد . در مبارزات انقلابی اخیر هم از زمانی که همراه خمینی به ایران آمد سوابق پیوندهای خویش را با جبهه از یاد برد و جاه

طلبیها و بلندپروازیهای دیگر داشت. نخست علیه حکومت ائتلافی بازرگان و سپس علیه سازمانیابی مجدد جبهه ملی با آخوندها همصدا گردید و روزنامه انقلاب اسلامی را به صورت ارکان شخصی خود براه انداخت. تا آنکه با آیت الله زادگی خویش و تظاهر وابستگی شدید به امام و با کمک مؤثر شبکه مساجد به مقام ریاست جمهوری رسید. ولی از همان فردای انتخاب مورد تحقیر و توهین کارگردانان انحصار طلب حزب جمهوری اسلامی قرار گرفت، بدان حد که بهشتی جمله معروف رئیس جمهوری کاره ای نیست را در حق وی گفت و سپس کارشکنیهای گسترده و توطئه های سازمان یافته و یابو قول خودش کودتای خزنده برای برانداختن او ترتیب دادند. ولی وی با جمعی از جوانان پاکدل و آزاده که در پیرامون او بودند در صراط مستقیم دفاع از آزادی و حقوق انسانی و اصول دموکراسی ثابت ماند و به عنوان فرمانده قوای مسلح ایران که خمینی مسئولیت آن و نه قدرت و اختیار آن را به وی تفویض کرده بود در برابر تجاوز خائنانه عراق از خویشترن شجاعت و فداکاری نشان داد و همواره حاضر در جبهه های جنگ بود. بعلاوه وی علیرغم خمینی و انصار او مصدق را پیشوای سیاسی خود میخواند و عکس او را در دفتر خود داشت. همین استقامت و مظلومیت وی باعث گردید که جبهه ملی با وجود خطرات تلخ گذشته از او در برابرستمگری و زورگویی آخوندها پشتیبانی نماید. و همین نیز باعث دوستی و نزدیکی مجدد من با او شد.

ولی اینک باز او بر اشتباه و جاه طلبی سابق خود باقی است و هنوز خود را رئیس جمهور منتخب مردم مینامد. اگر او بر طبق قانون اساسی جدید به ریاست جمهوری انتخاب شده بر طبق همان قانون هم منعزل گردیده و جانشین او نیز به همان ترتیب درست یا نادرست انتخاب شده است. هیچکدام چیزی زیادتر یا کمتر از دیگری ندارد. ادعا و تظاهر کنونی بنی صدر به عنوان رئیس جمهور قانونی همانقدر بی اساس است که ادعای بختیار به عنوان نخست وزیر قانونی و من پیش خود فکر میکنم در حالیکه اکنون ایران یک پادشاه قانونی و یک رئیس جمهور قانونی و دو نخست وزیر قانونی در خارج از کشور دارد که با همه اعوان و انصار و فرستنده های رادیویی و مطبوعات و تبلیغاتشان علیه نظام ظالمانه آخوندی در حال مبارزه هستند، دیگر برای من چه جا و محلی در این میان باقی میماند!!

در آخرین هفته اقامت در پاریس دو نفر از نمایندگان مجاهدین به دیدنم آمدند و با تبلیغ سلام از طرف برادر مسعود رجوی گفتند حامل نامه ای هستند و دستور دارند که نخست آنرا در حضور من قرائت و سپس تسلیم کنند. این نامه بسیار مفصل درشش صفحه و به

خط خود رجوی بود، در مقدمه آن تجلیل فراوان از من شده بود از جمله آنکه شمایکی از مظلومترین رجال قربانی شده بوسیله رژیم ضد بشری خمینی و دولت موقت او هستید. آنها به رذیلانه ترین صورت از اعتماد از حسن نیت از وطنخواهی و از صداقت شما نسبت به خودشان استفاده کردند . . . و به غایت از حمایت

شما سود بردند و بعد هم از پشت و از جلو به سینه شما خنجر زدند. سپس از من خواسته شده بود تا درباره مجاهدات و جانفشانیهای مجاهدین و مظلومیت آنها شهادت بدهم. از جمله نوشته بود: با جسارتی شایسته یک نسل، شایسته یک رودخون و شایسته بیش از ۲۰

هزار شهید و ۵۰ هزار اسیر از شما میخوام درباره ماشهادت بدهید. . . . به خدا قسم من نمیتوانم بپذیرم که تاریخ شهادت و حمایت شما برای خمینی ثبت کند ولی از حمایت و شهادت شما برای مجاهدین اثری نباشد. در پایان مرا یک سرمایه سیاسی و معنوی برای کشور خوانده و نوشته بود: پیام هل من ناصر شهدا این سرزمین درست مثل آرزوی زندگانش اینست که شما هر چه زودتر سرمایه سیاسی و معنوی خود را در این موقعیت خطیر فعال کنید و به میدان بیاید و زیر بال و پر مجاهدین را که فرزندان همین آب و خاک و خود شما نیز هستید بگردانید. . . . اگر بذرهای را که از زمان مصدق کبیر به بعد کاشته اید سوخته و هدر شده ندانسته و سرانجام در مجاهدین متبلور می بینید و خلاصه اگر ما را فرزندان سیاسی و تاریخی خود میدانید. . . . من به خود حق میدهم که از شما به عنوان یک پدر درخواست کنم که بخصوص قبل از مرگ سهرابتان شرط ابوت و حق پدیری را بجا بیاورید. . . . میخوام در سینه تاریخ از قول شما به آشکارترین بیان ثبت شود که مجاهدین را فرزندان سیاسی و تاریخی خود میدانید. . . . فکر میکنم که پیشوای فقید مصدق نیز همینگونه انتظار اتر از شما دارد. در پایان نیز تذکر داده بود که بقدر سرسوزنی انتظار ندارد که من عقاید خود را درباره مجاهدین مخفی کنم و انتقاداتی اگر دارم بیان ننمایم این نامه بسیار در من مؤثر شد و مرا تکان داد. من نمیتوانستم جانفشانیهای مجاهدین و مظلومی را که بر آنها گذشته و میگذرد کتمان کنم. من نمیتوانستم انکار نمایم که در حال حاضر آنها متشکل ترین و مؤثرترین نیروی مقاومت در برابر فجایع رژیم ضد بشری آخوندها هستند. با وجود این درباره آنها و روش آنها و آینده آنها تردید و دودلی فراوان داشتم. اولین تردیدم درباره سازمان چریکی و شبه نظامی و مبارزه مسلحانه آنها بود و لو آنکه اکنون علیه دستگاه سفاک و خونخوار خمینی بکار برده میشود. در تمام ادوار گذشته از زمان مصدق و بعد از آن سازمان و مبارزات جبهه ملی به صورت اصولی و عملی

دوصفت ثابت داشته یکی آنکه جمعیت ماسازمانی علنی و آشکاراست و دیگری آنکه مبارزات ماقانونیست. ماباهرگونه سازمان مخفی وزیرزمینی مخالف بودیم و عقیده داشتیم که دولت بایستن باشگاههای ماوباتوقیف مطبوعات ماوجلوگیری ازانتشارات واجتماعات مامیخواهد مارابه زیرزمین وفعالیت مخفیانه سوق بدهدولی مابایدعلیرغم آن باصداقت وپاکدامنی وشجاعت وتحمل زندان ومشقات ومحرومیت هابروش خودثابت بمانیم. بدان حدکه من دریکی ازمصاحبه هایم گفتم که ماحاضریم دولت بجای آنکه مأمورمخفی دراجتماعات ماواردکنودروغ بسازدمأموررسمی به جلسات مابفرستدوازمذاکرات ماصورت مجلس بردارد. ازطرف دیگردرشیوه های مبارزه به اجتماعات وتظاهرات وانتشارات وسخترانی وراه بیمایی واحیاناعتصابات وتعطیل بازارودانشگاههاکه مؤثروفلج کننده وشورانگیزولی تمامامسالت آمیزوقانونی است معتقدبودیم ولی باهرگونه مبارزه غیرقانونی وخشونت آمیزازقبیل تروروخرابکاری وآتش سوزی وبمب اندازی ومقاومت مسلحانه مخالفت داشتیم واین گونه اعمال رابخالف اهداف دموکراسی ونهایته درجهت منافع دیکتاتورهامیدانستیم.

بلیه بزرگی که انقلاب اخیربه آن دچارگردیده‌مین بودکه درآخرین روزهاییکه نظام یوسیده استبدادی درحال فروریختن بودودیگرنیازی به غارت وچپاول وآتش زدن وویران کردن ابنیه ومؤسسات وجودنداشت، گروههای درهم وبرهم وغیرمنظم بی رهبری صحیح به سربازخانه هجوم آوردندوصدهاهازارسلاح ازهرقبیل راغارت کردندوسازمانهای چریکی مسلح ورقیب بایکدیگرواحیانایاغی نسبت به دولت انقلاب تشکیل دادند. آنهاکه تصورمیکندکه همان مبارزات مسلحانه باعث سقوط رژیم گردید دراشتباه مطلق هستند. آن نظام راقهردیروپاواشتی ناپذیرملت وراه پیمانیهای ملیونی واعتصابات پایدارهمگانی ازپادرآورد. سازمانیکه به نیروی چریکی وجنگی خودمتکی است به هنگام پیروزی ملت به حکم ضرورت اجتناب ناپذیربرای حفظ قدرت وسیطره خویش روش سرکوب واختناق وانحصارطلبی درپیش خواهدگرفت ومواعیددموکراسی راززیادخواهدبردد.

ثانیادرباره جهان بینی وموضعگیری سیاسی بین المللی مجاهدین مشکوک بودم. آنهاهمواره درمطبوعات وانتشاراتشان ودرمجموعه فعالیتشان خودرایکجانبه ضدامیریالیسم غربی وضدامریکایی معرفی کرده اندولی به شیوه اکثرگروههای چپ هیچوقت موضعگیری روشنی دربرابرامیریالیسم شرقی نداشته وهمواره درموردآن

بانوعی احتیاط آمیخته به جانبداری سخن گفته اند. و حال آنکه امپریالیسم غرب اگر در گذشته توانسته است رژیم های جابرانه و دست نشانده بر ماتحمیل کند و در جامعه ما عامل رواج فساد و نفاق بشود تا منابع ما را مورد استعمار و استثمار قرار بدهد، در حال حاضر دنیا دیگر قدرت آنرا که موجودیت ملی ما را به تنهایی در معرض خطر قرار بدهد ندارد و برعکس در این زمان با موضوع جغرافیایی و سوق الجیشی و منابع اقتصادی ممتاز ایران . اگر میهن ما در چنبره خفقان آور رفقاً گرفتار شود و در پس برده آهنین آن قرار گیرد، دیگر خلاص از آن به آسانی مقدور نخواهد بود. به عبارت دیگر اگر مادر کام امپراطوری شرق بیفتیم به احتمال قوی در معده پرتوان آن هضم خواهیم شد. امپریالیسم غرب اکنون برای ما خطر آلودگی به بیماری دارد ولی امپریالیسم شرق خطر مرگ . در بیماری همواره امید شفا هست ولی مرگ نیستی مطلق است . و نیز باید اضافه کنم که مسئله امپریالیسم روسی از مسئله کمونیسم و سوسیالیسم جهانی جدا است . کمونیسم امروزه برای آن امپریالیسم کمتریک مرام و مسلک اجتماعی و سیاسی و انقلابی است تا یک حربه جنگی که بوسیله آن با رقیبان خویش معارضه میکنند و بر سیطره جهانی خویش میافزایند .

مسئله سومی که در برابر مجاهدین نقطه استفهام بزرگی ترسیم میکرد مسئله التقاطی بودن آنهاست . دستگاه پلیسی و استبدادی شاه در زمان مبارزات انقلابی اخیر مردم ایران آنها را مارکسیست های اسلامی میخواند . مادر آن زمان این عنوان را از جمله برجسبهای مجعول و خنده آور تلقی میکردیم که معمولاً از کارخانه بی شعور تبلیغات دیکتاتوری صادر میشد . زیرا این دو صفت را متناقض و غیر قابل جمع میدیدیم .

بعد از پیروزی انقلاب که تدریجاً مقابله و معارضه مجاهدین علیه آخوندهای انحصار طلب آشکار گردید، آقای خمینی و اعوان و انصار او بدو آنها را به اتهام التقاطی بودن مردود شناختند و بعد هم لقب ناسزای منافق به آنها دادند. منافق اصطلاحاً به شخص و یا گروهی گفته میشود که ظاهر اپیرویک مسلک و آئین هستند ولی باطناً علیه آن میکوشند. چنانکه در عهد حضرت رسول عبدالله بن ابی مظهر مشخص منافقین شناخته میشد. مجاهدین خویشان رایه آیات قرآنی و شعارهای اسلامی آراسته اند و به گفته خویش خواهان استقرار اسلام راستین هستند ولی اسلام راستین کدام است و با اسلام خمینی چه فرقی دارد، حدودش چیست و شاخصش کیست؟ معلوم نیست. از طرف دیگر آنها معتقد به مبارزات چریکی هستند. در اینکه بتوان فلسفه و جامعه شناسی

و جهان بینی و آئین انقلابی مارکس را که نه تنها غیردینی بلکه ضددینی است بآدینداری جمع کرد و باز در اینکه بتوان استقرار جامعه سوسیالیستی را که مارکس و انگلس در دوران پختگی خویش از طرق مبارزات دموکراسی خواهان وصول به آن بودند با مجاهدات چریکی تأمین نمود بسیار قابل تردید و محتاج به تحقیق و توضیح است. برخلاف آنچه مجاهدین علیه آن حساسیت و واکنش نشان میدهند و از خود دفاع میکنند التقاط که عبارت از اخذ عناصر خوب و محرب يك مجموعه و ترکیب آن با چیزهای خوب و قابل بقا مجموعه دیگری است نه تنها بد نیست بلکه مدار پیشرفت اجتماعی و حتی اساس مسلك دیالکتیکی بر آن است ولی قابل ترکیب بودن عناصر متضاد و ترتیب التقاط باید روشن و مشخص باشد و این مسائل در گرما گرم مبارزات کنونی هنوز معلوم و روشن نشده است.

آخرین مطلبی که در مورد مجاهدین شدیداً امرانگران میگرد پذیرفتن حزب دموکرات کردستان و عضویت دکتر قاسملو در شورای مقاومت ملی آنها بود. نه بنی صدر و نه رجوی و نه هیچیک از همکاران آنها نمیتوانند مانند من از مسئله کرد لا اقل در قسمتی که مربوط به کردستان ایران است بصیرت داشته باشند. حزب دموکرات کردستان و قاسملو از کجا این حق را به دست آورده اند که بتوانند به نمایندگی از مردم کرد ایران تقاضای خود مختاری بنمایند. عنصر کرد از هزاران سال پیش از دیرترین زمانی که تاریخ میتواند شهادت بدهد از عناصر تشکیل دهنده ایران بوده و هیچوقت تاریخ و فرهنگ مجزایی از آن نداشته است. هیچ قوم ایرانی هیچ اکثریت ایرانی هیچگاه اقلیت کرد را مورد ستم و استعمار قومی قرار نداده. اگر مردم مستضعف کرد تا گذشته نزدیک مورد ظلم و ستم قرار گرفته اند از ناحیه امرأ و بکزاده ها و خانهای خود آنها بوده است. من خود کردهستم در اوآن کودکی من پدرم دو هزار سوار جنگی در پشت سر خویش داشت. هم فرمانده ایل هم قانونگذار و هم قاضی بود. داودخان امیر اعظم که بر یکصد هزار نفر جمعیت ایل کلهر سلطان مطلق بود، شش هزار سوار جنگی آماده رکاب داشت. آنها کی به حکمرانان ایالت و نمایندگان دولت مرکزی راه میدادند که در امور ایلی آنها مداخله نمایند تا چه رسد به ظلم و ستمکاری. اکنون شهر کرمانشاه با قریب چهارصد هزار جمعیت بزرگترین شهر کردنشین در تمام خاور میانه است. آیا تاکنون کسی آوای خود مختاری طلبی از مردم آن شهر شنیده است؟ هم چنین است تمام استان شیعه مذهب کرمانشاه با بیش از یک میلیون جمعیت و شهرستان ایلام با قریب

سیصد هزار جمعیت و شهرستان گروس با جمعیتی معادل ایلام، اگر در کردستان مهاباد و تاحدی سندج این جنبش پیروانی یافته به سبب سوابق دیرین اختلافات مذهبی است. خلفای آل عثمان و مفتی ها و شیخ های جیره خوار و عقده دار آنها از دوران صفویه تا قاجاریه در میان مردم سنی مذهب همواره آتش خصومت و نفاق را دامن زده اند. برادران کرد آن نواحی تدریجا چنان تحت تأثیر آن تبلیغات و تلقینات قرار گرفته و از خویشتن بیگانه شده اند که ایرانیان حتی ایرانیان ترك زبان آذربایجان را عجم و شیعیان را رافضی میخوانند گویی که خود آنها عجم نیستند. اکنون نیز بر زمینه ی همین سوابق و همین عقده هاست که سیاست های خارجی بذرنفاق میپاشند و فرصت طلبانی همانند فلان و فلان و فلان را در دوره های مختلف پرورش میدهند. قاسملو و داردسته او مانند حزب کومله جدا جدایی طلب و مرتبط با سیاستهای خارجی هستند و با ظاهر سازی میخواهند واقعیت خویش را بپوشانند. مسلم است که وی فعلا با عراق دشمن ایران ارتباط دارد و از او کمک میگیرد. مسلم است که اسلحه و وسایل آنها از خارج میرسد. دیر یا زود این ارتباطات روشن خواهد شد و آن وقت برای فریب خوردگان جز سواپی و پشیمانی چیزی باقی نخواهد ماند.

این تردیدها و ملاحظات باعث بود که نتوانم به نکته اصلی مورد توقع آقای رجوی و یاران او، یعنی تایید و تقویت شورای مقاومت ملی جواب مثبت بدهم بویژه که تدریجا مستحضر شدم بین بنی صدر و دوستان او با رجوی و پیروان او چنانکه باید تفاهم وجود ندارد. خود بنی صدر نیز در ملاقات اخیرش با من نگرانی خود را از این جهات پنهان نمیکرد. از طرف دیگر حال مزاجی من بر اثر مرارت های چهارده ماه اختفا و مشقات مهاجرت و آسیبی که برپشتم وارد شده بود بسیار بد و محتاج به پیگیری معالجه و مداوا بود با وجود این چون شاهد جوش و صفا و ایمان و انضباط مداوم مجاهدین بودم دریغ داشتم که آن نامه شورانگیز را بی جواب بگذارم بنابراین چند روز قبل از حرکت از پاریس جواب بالنسبه مبسوطی در چهار صفحه بزرگ نوشتم و آنرا به فرزندم سعید سنجایی دادم که شخصابه آقای رجوی برساند. در این جواب پس از سپاسگزاری از قدردانی او نسبت به من و تعسین از فداکاریهای مجاهدین و محکوم دانستن رژیم ستمگرو ارتجاعی آخوندها و ضرورت مبارزه با آن نوشتم که فعلا به سبب کسالت و بیماری شدید ناگزیر باید به آمریکا بروم و به ادامه معالجه و مداوا پردازم اگر خدا عمری و بهبودی عنایت فرماید باز بر سر وظیفه خود حاضر خواهم بود به شرط آنکه بدانم خدمتم

مفید و مؤثر و اراده و وحدت ملی در همه نیروهای جانبدار استقلال و آزادی آشکار است. در قسمت آخر نامه لازم دانستم که درباره بعضی از نگرانیهای خود نسبت به مجاهدین اشاراتی بکنم ولی نه باصراحتی که حاکی از سرزنش و بی اعتمادی باشد. عین آن قسمت بدین شرح است: «رابعاً- در نامه خودتان با فروتنی مرقوم داشته اید که توقع ندارید من با همه نظریات و عملیات مجاهدین موافق و هم سلیقه باشم و برای راهنماییها و تجارب بنده اجر و احترام قایل هستید. در این خصوص اگر اجازه بدهید تذکر چند نکته را مختصرالزام میدانم اول اینکه شما بانهایت درایت و از خود گذشتگی سعی نمائید که مانند حکومت کاربدستان حزب جمهوری اسلامی عنوان انحصار طلبی به شما زده نشود و قبول کنید که با افراد و جمعیت ها و دسته های دیگر هر چند در پاره ای از اصول و بیانات کتیک ها موافق نباشید ولی صمیمانه ضد رژیم و ملی و غیر وابسته با اجنبی باشند در یک جبهه وسیع همکاری نمائید تا برای آنها اطمینان حاصل شود که به هنگام پیروزی همه در نظام ملی و دموکراسی استقرار یافته جدید سهم و شریک خواهند بود. دوم آنکه مبارزه دیرپای ملت ایران علیه استبداد به منظور استقرار حاکمیت ملی و مردمی مغایر با هر نوع ولایت و قیمویت ویژه ای از جانب هر فرد و هر عقیده و یا ایدئولوژی هر طبقه و یا هر گروه میباشد. از مشروطه تا بحال هر گاه که نسبت به تمامیت و عام بودن این حاکمیت محدودیت ایجاد کرده اند، کار سرانجام به سیاهترین استبداد کشیده شده است تا به امروز که به نام یک عقیده خاص تحت عنوان ولایت فقیه باز مجدداً مردم را به بند کشیده اند. به نظر من باید قبل از هر چیز کوشش متوجه استقرار حاکمیت و ولایت مردم بر امور خودشان باشد به ترتیبی که چه در وضع قانون و چه در عمل بالاترین مراجع و مقامات و منبع تصمیمات تنها و تنها اراده مردم باشد. سوم آنکه در اصول مربوط به خود مختاریهای محلی باید مراقب باشید که ایرادات و تهمت ها نظیر آنچه شایسته پیشه وری و همدستان او بوده شما و هم زمان شما وارد نشود. من میدانم که شما ایران دوست و عاشق عظمت و وحدت و یکپارچگی این ملت می باشید. بنابراین در این رابطه باید خواهان نظامی باشیم که شامل تمام سرزمین ایران بشود و مردم تمام استانهای ایران از مزایای آن یکسان بهره مند گردند. شما میدانید که موضوع خلعها در این زمان مانند موضوع اقلیت ها در گذشته از وسایل تبلیغات و تحریکات سیاستهای استعماری بوده تا ملت هائیرا که هزاران سال در کنار یکدیگر در پیروزیها و ناکامیها و شکستهای شریک بوده اند به سود منافع خود تجزیه و تقسیم بکنند. چهارم آنکه استقرار یک نظام عادل و سنجیده

اجتماعی و اقتصادی که امروزه به سوسیالیسم نامدار شده و همه گروههای جوان و پیر شورانگیز میخواهند عنوان افتخار آمیز چپگرایی به خود بدهند، اگر بدون تحمیل زور و استبداد و متضمن آبادی و آزادی و دموکراسی باشد از جمله اموری نیست که بایک حرکت انقلابی و آتی امکان پذیر و ثمربخش باشد.

کارها و نظامات انسانی مثل کار و نظام خدانگیز است که بفرماید کن فیکون . . . اکنون شصت سال بیشتر است که تجربه سوسیالیستی طی برنامه های پنجساله متعدد با تمام قدرت جبر و زور و سرمایه گذاری دولتی در ۲۲ میلیون کیلومتر مربع سرزمین شوروی با آنهمه آمادگی خاک و آب و هوا و منابع طبیعی به موقع اجرا گذاشته شده و با وجود این هنوز کشاورزی آن لنگ و نیازمند واردات خارجه است، محصولات صنعتی آن قابل مقایسه با محصولات صنعتی اروپا و آمریکا و ژاپن نیست و کارگران و کشاورزان آن از سطح زندگی و رفاه و آزادی کارگران و کشاورزان آمریکا و اروپا برخوردار نیستند. استقرار یک نظام عادل و آزاد و آباد کننده در هر کشوری زمان میخواد و محتاج به تجربیات متعدد و آگاهیهای فراوان از اوضاع جغرافیایی و انسانی آن کشور است بنابراین هر جمعیت و نهضت آزادیخواه که بخواهد سرمنشأ یک انقلاب و تحول انسانی و اجتماعی و اقتصادی عمیق در کشور خود بشود ناچار باید در ابتدا یک نظام اقتصادی مختلط مرکب از بخش خصوصی و بخش تعاونی را برنامہ عمل قرار دهد و برنامہ های اجتماعی کردن حیات جمعی را تدریجاً و با فراهم شدن وسایل عملی سازد. این چنین تدبیری هم عملی است و هم موجب جلب اعتماد طبقات مختلف و رو آوردن آنها به نهضت انقلابی میشود. لازم به توضیح است که این نامه در تاریخ نوشته شده که هنوز آقای بنی صدر از شورای مقاومت ملی جدا نشده، ملاقات آقای مسعود رجوی با طارق عزیز و وزیر خارجه عراق و همکاری مجاهدین با آن دولت متجاوز صورت نگرفته و بودجه هفتصد میلیون تومانی قابل استیضاح آنها انتشار نیافته است.

به هنگام اقامت در پاریس علاوه بر مراجعات گوناگون هموطنان که شرح آن گذشت . بعضی از جراید و خبرنگاریهای خارجی نیز همینکه از فرار من و ورودم به پاریس اطلاع یافتند کنجکاو شدند و در طلب مذاکره و مصاحبه برآمدند. از انجمله بودند بعضی

از روزنامه های معروف پاریس و بخش فارسی کوی بی بی سی لندن . ولی من با وجود علاقه بعضی از دوستان همی این مراجعات را بانی اعتنایی و خونسردی رد کردم زیرا با وضعی که شاهد ایرانیان در پاریس بودم ، با آشفتگی و چند دستگی و ناتوانی که گریبانگیر مهاجرین و مخالفان رژیم آخوندی شده و با وابستگی و بست و بند بعضی از آنها با سیاستهای خارجی برای مبارزه خود برنامه به نام جبهه ملی و یابیه صورت همکاری با دیگران و یابیه عنوان منفرد نداشتم و بنابراین فعلا مذاکره و مصاحبه با خبر گزاریهارامفید و مؤثر نمیدانستم . حاصل این مصاحبه ها عبارت میشد از مقداری خود نمایی و مشتئی نوحه گری درباره ایران و مصائب جنگ تحمیل شده بر آن و مظالم و بی شعوریهای آخوندی و یا جرو بحث راجع به اعمال گذشته و یا بالاخره مشاجره با بعضی از افراد و گروهها که مسئول این تحولات ناگوار بود و اینک در برابر رژیم مستولی بر ایران به صف آراییی پرداخته اند . من نه اهل روضه خوانی بودم و نه در گذشته خویش ضعف و ضلالتی میدیدم و نه مناسب میدانستم که در این وضع چند دستگی وارد مشاجرات شخصی و گروهی بشوم . مصاحبه با خبر گزاریها وقتی مفید است که نهضت در موضع قدرت و بدان حد نیرومند باشد که حوادث بیافریند و خبرنگاریهارابه دنبال خود بکشد . چنانکه زمانی در مصاحبه های مطبوعاتی من در تهران خود بخود بیش از یکصد نفر از نمایندگان مطبوعات و خبر گزاریهای جهان شرکت میکردند . بویژه متوجه بودم که خبرنگاریها و مخصوصانی بی سی لندن مصاحبه ی مراد جهت گرایشهای سیاسی خود هدایت و منعکس خواهند کرد . از همین قبیل بود عمل آقای امیر طاهری روزنامه نگار معروف در لندن که به منزل ماتلفن کرده و اصرار داشته بود که به عنوان خبر مسائلی سر هم بیافد و در روزنامه اش چاپ کند مبنی بر اینکه من اختیارات خود را در جبهه ملی به آقای دکتر مدنی واگذار کرده و گفته ام که رژیم خمینی در ایران پایدار است .

از طرف فرزندانم در آمریکا - خسرو پسر بزرگم که در ایالت کالیفرنیا به کار و کسبش اشتغال دارد و دارای همسر آمریکایی و پسری دهساله همنام خود من است و دکتر پرویز فرزند میانین که وی نیز متاهل و در دانشکده پزشکی دانشگاه ایلینویز با سمت استادی به طبابت مشغول است مرتباً ماتلفن میشد که هر چه رود تریه آمریکابرویم و از همان روزهای اول ورود ما به پاریس سه هزار دلار برای ما حواله دادند . در اینجالاتم است بنویسم که تمام دارایی من و همسر من از زمان عزیمت از تهران منحصر به مبلغ دوازده

هزارمارك آلمان بود که خانم آنرا در کیسه کوچکی به گردش آویخته و در ترکیه یک هزارمارك آن به مصرف رسیده بود. مادیرگر نه نقدینه و جواهری با خود نه مالی و نه حسابی در بانکهای خارجی داشتیم. در پاریس که توقف ما بیش از یک ماه بدر از اکتشید همسرم به شیوه همیشگی خویش در آپارتمان کوچک ما از دوستانی که با ما زندگی میکردند ویابه دیدن ما میآمدند پذیرایی مینمود و شام و نهار میپخت. ما از زمان حرکت از تهران میدانستیم که در این هجرت و آوارگی ناگزیر سربار فرزندان خود خواهیم شد و این یکی از بزرگترین رنجهای درونی من بود. در ایام انقلاب ما بخوبی میتوانستیم خانه مسکونی خویش را بفروشیم و چند صد هزار دلار در خارج از ایران برای آینده احتمالی خود تأمین نمائیم ولی من در آن زمان چنین عملی را که قانونی بود یک نوع سرقت از دارایی ملی به حساب میآوردم. فکرونیت ثابتم همواره این بود که اگر روزگاری حکومتی ملی بوسیله ما تشکیل شود، هر یک از مسئولین آن باید در بدو تصدی خویش در برابر ملت ایران بر اصولی سوگند یاد کنند و تمام دارائی خود را از منقول و غیر منقول و حساب در بانکها رسماً معرفی نمایند و به هنگام خروج از خدمت نیز بار دیگر به حسابش رسیدگی شود. چنین وسواس و نیت خالص اینک به چنان تنگنایی منتهی شده که برای خورد و خواب روزانه باید تحمیل بر فرزندان خود بشویم. در پاریس روزیکه آقای دکتر احمد مدنی بدیدن من آمد تکلیف کرد از جوی باریکی که به اولابد از طرف بعضی از هموطنان میرسد مبلغی به ما بدهد ولی من آنرا نپذیرفتم و به بضاعت مزجات خود قناعت کردیم.

فرزندان ما که حق اقامت ثابت در آمریکا دارند و بر طبق قانون آن کشور میتوانند اعضاء درجه اول خانواده را پیش خود ببرند و با مقامات مربوطه اداره مهاجرت و وزارت خارجه آمریکا وارد مذاکره شده و به دنبال پیگیریهای خویش به کنسول آمریکا در پاریس نیز تلفن و درخواست اقدام برای حرکت فوری ما کرده بودند. چون خود من قادر به حرکت نبودم پسر من سعید به کنسولگری آمریکا مراجعه نمود ولی برخلاف انتظار با اشکال تراشی خانم کنسول مواجه گردید. وی اولاً گفته بود چرا خود آنها به کنسولگری نیامده اند و ثانیاً برای دادن ویزا گذرنامه صحیح خواسته بود. معلوم نشد باعث این بهانه گیریها چیست. پسر من در آمریکا با مراجعه به سناتور ایالت خود درمی یابد که ممکن است که تأخیر در وزارت خارجه آمریکا باشد. بوسیله وکیل دعاوی خود از سالیوان سفیر سابق آمریکا در ایران در زمان

وزارت خارجه من که فعلا در یکی از دانشگاههای معروف آمریکا مقام مهمی دارداستم داد می‌ناید، وی در جواب وکیل دعاوی با حضور پسر من می‌گوید برای دکتر سنجابی نگران نباشید وی دارای ملیونها دلار ثروت و دارای حساب در بانکهای سوئیس و استرالیا و کانادا و آمریکا و جاهای دیگر است .

وقتی از این موضوع اطلاع یافتیم هم خندیدیم و هم بر حال دولت و ملت بزرگ آمریکا متأسف شدم که دارای چنین سفرا و چنین منابع اطلاعاتی است . به پسر من گفتم ای کاش به این آقای سفیر بگویند که هرگاه وی ثابت و معلوم نماید که من حسابی در هیچیک از بانکهای دنیا دارم حاضر من بموجب نوشته ای تمام موجودی آنها را به همان دانشگاهی که وی در آن مشغول خدمت است اهدا کنم . شاید در بایگانی وزارت خارجه آمریکا نکته های تردید آمیزی درباره من باشد و یا شاید آن دولت پس از حادثه هولناک گروگانگیری اعضا سفارتش در تهران چنان عبرتی گرفته که مانند مار گزیده از هر ریسمان سیاه و سفیدی میترسد . به هر حال چون از جانب کنسول آمریکا مواجه باشکال و دفع الوقت شدیم ، برای گرفتن ورقه ی اقامت و گذرنامه پناهندگی سیاسی به وزارت خارجه و وزارت کشور فرانسه مراجعه نمودیم . آنها با کمال مروت مدارک مربوطه را در ظرف چند روز به ما تسلیم و حتی اشاره کردند که برای محافظت از ما ممکن است مراقبت پلیسی ترتیب بدهند ولی من آنها را برای خود مزاحم و غیر لازم دانستم . در این ضمن تدریجاً خشکی خاتم کنسول به نرمش گرائید و در ضمن ملاقات با سعید برای من و همسر من خارج از نوبت وقت ملاقات تعیین کرد و با مشاهده گذرنامه پناهندگی سیاسی ما از دولت فرانسه دیگر در دادن ویزا تردید رواندید و آنرا امضا نمود : بلیط پرواز از پاریس به سانفرانسیسکو را پسرهای ما ترتیب داده و ضمن سفارش کرده بودند که در فرودگاهها برای سوار و پیاده شدن من صندلی چرخدار آماده بکنند . بدین ترتیب سرانجام پس از قریب چهل روز اقامت در پاریس روز یکشنبه ۲۸ شهریور ۱۳۶۱ - ۱۹ سپتامبر ۱۹۸۲ از پاریس و ساعت دو بعد از ظهر از لندن حرکت کردیم و از راه قطب شمال بعد از قریب یازده ساعت پرواز یکسره ساعت چهار بعد از ظهر همان روز به وقت سانفرانسیسکو وارد فرودگاه شدیم و این خود از تحولات شگفت انگیز سرعت و ساینط نقلیه کنونی است که با وجود قریب یازده ساعت پرواز تفاوت افق لندن با سانفرانسیسکو فقط در حدود دو ساعت بود . در فرودگاه به دیدار فرزندم خسرو و همسرش لونا و نوه عزیزم کریم که با چند نفر دیگر از اعضا خانواده و دوستان به

استقبال ما آمده بودند چشممان روشن گردید. خسرو از شهر چیکو محل اقامت خود در شمال کالیفرنیا هوای کوچکی کرایه کرده و در فرودگاه منتظر ما بود و ما را کمتر از یک ساعت به مقصد نهایی رساند.

با ورود به آمریکا و استقرار در محیط گرم و امن خانوادگی ضعف و درد و ناراحتی بدنی من ظهور بیشتریافت. آنچنان که از تخت خواب به تنهایی قادر به فرود آمدن نبودم و برای رفتن چند قدم به حیاط و هواخوری در باغچه نیاز داشتم که یک یاد و نفرزیر بغلم را بگیرند و مراقب تعادل باشند. کمروپشتم بشدت دردناک بود و پاهایم نیروی حرکت نداشت و شبها غالباً دچار کابوس میشدم. در آن حال متوجه شدم که با پیشرفت سن و سال و بویژه بر اثر چهارده ماه اختفاً و مشقات مهاجرت بیش از بیست و پنج کیلو از وزنم کاسته شده است و چون انحنای قامت خویش را در آینه میدیدم بقول شیخ اجل در ایام گذشته تأمل میکردم و بر جوانی از دست رفته تأسف میخوردم.

چند روز پس از ورود ما به چیکو دکتر پرویز پسر من نیز با همسرش به دیدن ما آمدند و یک هفته با ما بودند. اولین کاری که تجویز شد مراجعه به دکتر و ادامه معالجه و مداوا بود. در این شهر کوچک چیکو که به هنگام سفر دوم به آمریکا در ۱۲ سال پیش از یک سال ونیم اقامت داشتم دکتر و جراح شریف و مهربانی به نام دکتر سلیمی دوست و پزشک خانوادگی ما بود. وی در آن سفر کیسه صفرای مرا عمل کرده و برحالم واقف بود. مجدداً دستور تجزیه و عکسبرداری و دارو و پرهیز داد و سرانجام به متخصص درمانهای فیزیکی ارجاع نمود که هفته دو یا سه بار در درمانگاه وی به مدت دو ماه با قرار گرفتن زیر اشعه برق و مالش و کشش و ورزش و بستن کمربند طبی به تدریج درد پشت و کمری آنکه رفع بشود تخفیف یافت و اندک اندک توانستم با عصاره بروم و به گردش بپردازم.

با بهبودی نسبی حال خود را به خواندن کتابها و نوشتن بعضی از یادداشتهای پراکنده مشغول میداشتم. از جمله کتابهایی که خواندم و اثر فوق العاده در من کرد یکی کتاب کوچک و بزمغزاریک هافر تحت عنوان گرونده راستین و اندیشه هایی درباره ماهیت نهضت های جمعی بود که در آن تشریح شده است نهضت های جمعی چه انقلابی، چه دینی و چه ملیگرایی چگونه نشئت میگیرند و چه قشرهایی از افراد مردم به آنها میگردند و حاضر به شهادت و قربانی کردن خود میشوند و در پیروزی نهضت قدرت و حکومت به دست چه کسانی می افتد و چه سرنوشت مصیبت بار عاید روشنفکران و آزادیخواهانی میشود که بایان و قلم و قدم خود قابل آن نهضتها بوده اند. این کتاب را که

بر بعضی از کیفیات انقلاب اخیر ایران صدق میکرد من به فارسی ترجمه نمودم . کتاب دیگری که مراتکان داد کتاب سرنوشت زمین بود که در آن نویسنده دانشمندش با توصیف وحشت انگیزی نابودی نوع بشر و کره زمین و تبدیل آنرا به جمهوری حشرات پیش بینی میکند مگر آنکه انسانها بتوانند بموقع از خطر جنگ هسته ای جلوگیری نمایند . دو کتاب دیگری که ذکرشان در اینجا مناسب است یکی کتاب بگذارید تاریخ قضاوت کند راجع به جنایات فجیع دوران استالین و دیگری کتابی راجع به ضرورت اصلاحات سوسیال دموکراسی در شوروی به قلم دانشمند معترض کمونیست مدودف که هم اکنون در کشور خود تحت نظر است و تألیفاتش در کشورهای آمریکا و اروپا انتشار یافته است . خواندن این دو کتاب مخصوص به عاشقان سینه چاک توده ای و خلقی توصیه میشود .

به علاوه تقریباً تمام کتابهایی را که در آمریکا راجع به انقلاب اخیر ایران چه از طرف ایرانیان و چه از جانب آمریکائیان انتشار یافته مطالعه کردم ، از آنجمله کتاب پاسخ به تاریخ محمدرضا شاه و کتاب یکرنگی منسوب به آقای یکرنگ دکتر شاپور بختیار و کتاب سقوط شاه نوشته ی فریدون هویدا برادر عباس هویدا و خاطرات جیمی کارتر و کتاب گزینش های دشوار سایروس ونس وزیر خارجه سابق آمریکا و کتاب قدرت و اصول نوشته برژنسکی مشاور امنیتی رئیس جمهور و کتاب در درون انقلاب ایران تألیف جان استامپل کارمند عالی مقام سفارت آمریکا در تهران و کتاب راهسازی با حسن نیت تألیف باری روبن و کتاب باکل یا فوضیحت شکست نوشته میجل لدین و ویلیام لویس رامیخواندم و مطالب آنرا در حین خواندن به فارسی خلاصه میکردم . از خواندن این کتابها و اطلاع یافتن بر اوضاع و احوالی که در آمریکا جریان داشته و بی اطلاعی و اختلافات و گمراهیها و درماندگیهای مسئولین آن متحیر و مبہوت و در عین حال متأسف میشدم که مردمی به آراستگی ملت آمریکا و کشوری به این عظمت راجه افراد نادان و جاهل و خودخواه و عوام فریب اداره میکنند . وقتی از این لحاظ وازدید جهانی به خاطرات گذشته ی خویش رجوع میکنم متوجه میشوم که در حیات نسلی که من در آن زندگی کرده ام دولتمردان کشورهای توسعه طلب و به اصطلاح متمدن و پیشرو جهان بر اثر خودخواهی و افزون طلبی و کوته بینی دو جنگ جهانی بزرگ را دامنگیر نوع بشر کردند که آتش آن همه دنیا و از جمله کشور ما را در بر گرفت و ملیونها نفر قربانی شدند بی آنکه نظمی و ثباتی و عدالت و رفاه و امنیتی برای ملت‌ها حتی فاتحین

جنگهانیز فراهم کرد. در جنگهای جهانی اول امپراطوریهای آلمان و اطیش و عثمانی و روسیه تزاری نابود شدند. انگلیسها و فرانسویها به دلخواه خود دنیای استعمار گرفته را بین خود تقسیم کردند و آمریکا که بی هیچ نفع و جهتی در آن دارد باعث پیروزی شده بود بدست خالی و بی اعتنایی به جهان خود را از بار مسئولیتهای بعد از جنگ کنار کشید و مواعید صلح و عدالت طلبی خود را نیز از یاد برد. هر فردی در این جهان و بویژه خود مردم انگلیس و فرانسه و آمریکا حق داشتند و بلکه وظیفه داشتند که از زمامداران خویش بازخواست نمایند که این کشتارها و قربانیهای عظیم برای چه و چه حاصل و نتیجه ی آن چه بوده است. هر گاه در جریان جنگهای جهانی اول در روسیه انقلاب بولشویکی رخ نداده بود، دولت امپراطوری تزار در صرف فاتحین و در کنفرانس به اصطلاح صلح ولی در واقع تقسیم غنایم قرار میگرفت بیشک قسمتهای بزرگی از اروپای شرقی و ترکیه و ایران و شاید چین را هم در کام خود فرو میبرد. اگر چنین نشد مطلقاً اثر کاردانی و درایت لوید جرج و کلیمانسو و ویلسون زمامداران وقت انگلیس و فرانسه و آمریکا نبود. پس از آن جنگ هم کوتاه بینی و بیخردی و کینه جویی زمامداران فرانسه باعث شد که نظام جمهوری بسیار دموکراتیک دیمارد در آلمان پایه نگردد و زمینه برای برسر کار آمدن هیتلر کینه خو و خونخوار آماده بشود. به خاطر دارم به هنگامی که من در پاریس به تحصیل حقوق اشتغال داشتم در اواخر سالهای ۱۹۲۰ و اوایل ۱۹۳۰ استرژسن وزیر خارجه و زمامدار کاروان آلمان به پاریس آمد و خطر تحولات داخلی آلمان و پیشرفت هیتلر را به رهبران سیاسی فرانسه هشدار داد ولی کسی به حرفهایش گوش نداد و او را بابتی اعتنایی و بلکه بیحرمتی برگرداندند.

حاصل جنگهای جهانی دوم که هیتلر مصروع کینه جو آتش افروز آن، چرچیل دائم الخمر مغرور کارگردان آن و روزولت بیمار مفلوج ایده آلیست آن و استالین خونخوار میوه چین آن بوده مراتب از جنگهای اول هم بدتر شد. این جنگ بر حسب ظاهر به بهانه ی تجاوز آلمان به لهستان و به عنوان تأمین آزادی و امنیت و صلح برای ملت های جهان آغاز شد. ولی پس از قریب شش سال قتل و کشتار و قحطی و ویرانی و بیماری که بر سراسر جهان تحمیل گردید، در پایان آن نه تنها استقلال لهستان تأمین نشد و بیش از یک ثلث آن رسماً ضمیمه ی روسیه گردید، لیتوانی و لتونی و استونی نیز استقلال خود را از دست دادند. مجارستان و چکوسلواکی و رومانی و بلغارستان و باقیمانده ی لهستان دست و یابسته تحویل امپراطوری روسیه شدند. ملت آلمان بیرحمانه و بی اندیشه

ی زیان آن برای تعادل و صلح جهان به دو نیمه تقسیم شد رقابت و موازنه طلبی ابرقدرتهای تآن زمان متحد کرده و ویتنام را برخلاف منافع و خواست ملت‌های آنها به دو دولت شمالی و جنوبی دشمن یکدیگر تجزیه کردند و نزدیک بود که میهن ما را نیز به چنین بلیه ای دچار سازند.

گویی همه ی این جنگها و قربانی ملیونها انسان و به آتش و خون کشیدن سراسر جهان و تحمل فداکاریها و مجاهدات و مصائب مردم انگلیس و فرانسه و آمریکا و دیگر متحدان آنها فقط به خاطر این بوده که امپراطوری عظیم شوروی را عظیمتر بکنند. بر اثر این جنگها انگلستان و فرانسه فرسوده و ناتوان شدند. بریتانیای کبیر که در پایان جنگهای جهانی اول بی شایستگی بزرگترین قدرت جهان محسوب میشد به انگلستان صغیر مبدل گردید. آمریکانیز در مشکلات خود آفریده ی خویش گرفتار شده و روز بروز بیشتر اعتبار و حیثیت خود را از دست میدهد. حال اگر فرض کنیم که آمریکا و انگلیس در جنگهای جهانی دوم پیروز نشده بودند، آیا در نهایت وضعی بدتر از آنچه امروز در معادله جهانی دارند بر آنها تحمیل میشد؟ و آیا امنیت آنها بیش از آنچه امروز هست در معرض خطر می افتاد؟ و آیا دنیا بیش از امروز دچار آشفتگی و اضطراب مداوم میگردید؟ این چه پیروزیست که نتیجه ی آن از شکست بدتر باشد؟

اکنون دنیا به دو منطقه رقیب و دشمن تقسیم و بیش از پیش آشفته و نگران و آماده برای قتال ویرانگر دیگری شده است تمام این مصائب در پنجاه - شصت سال اخیر در حیات ما بردوش نسلهای معاصر جهان بار شده که مسئولیت همه ی مشکلات و خطرات به میراث مانده ی آن متوجه همان زمامداران نالایق و جاه طلب و کوتاه بین دولتهای بزرگ است. خداوند همه جهان و کشور ما را از شرارت‌های آنها مصون بدارد.



دکتر کریم سنجایی با همسر و فرزندان آقایان خسرو، پرویز، سعید و خانم مریم سنجایی - اردیبهشت
۱۳۶۷ آمریکا

گفتگوی کوتاه احمد انواری
با آقای دکتر کریم سنجابی

سخن آخر

چنانچه در مقدمه یاد آور شدیم بمنظور دریافت نظرات آقای دکتر سنجابی در باره حوادث اخیر و بعضی از مسائلی که بنظر میرسید مورد توجه هم میهنان عزیز قرار دارد سئوالات معدودی را تهیه و برای ایشان فرستادیم، در این ارتباط هم در ضمن نامه و هم در مکالمات و گفتگوها صریحا، بایشان اطلاع دادیم که با وجودیکه پاسخ به این سئوالات بنظر ما مفید می نماید ایشان مخیر و مختار هستند که همه یا بخشی از آنها را مسکوت بگذارند. معهذا ایشان با همه خستگی و بیماری حاصله تحت تاثیر اعتقادیکه به گفت و شنود آزاد و مبانی دموکراسی دارند با صراحت بهمه سئوالات پاسخ گفته و موجبات امتنان ما را فراهم کردند

و اینک متن مصاحبه

۱- آیا اعلامیه پاریس شما مشروعیت رهبری آقای خمینی را تسجیل کرده است؟

- بخشی از افکار عمومی اصل را بر این نهاده اند که ملاقات جنابعالی و اعلامیه، پاریس شما مشروعیت رهبری آقای خمینی را در انقلاب تسجیل کرد. و او را در مقام رهبر بلا منازع قرار داده است. آیا جنابعالی اصولا، با این تصور موافقید و این ملاقات و اعلامیه را تا این حد تعیین کننده میدانید؟

ج - پاسخ این سئوال محتاج به توضیح چند مقدمه است:

متعاقب تعطیل تشکیلات و فعالیت جبهه، ملی در سال ۱۳۴۲ که سران و فعالین آن در مدت کمتر از دو سال بیش از شانزده ماه گرفتار زندانهای شاه بودند چند نتیجه و تحول عمده در جامعه ایران حاصل گردید:

۱- حکومت غیر قانونی دیکتاتوری محمد رضا شاه مسجل و بدون مانع و رادع گردید. شاه به عنوان رهبر سیاسی منحصر به فرد کشور شناخته شد و به این عنوان برای به نهایش گذاردن اصول

به اصطلاح «انقلاب شاه و ملت» خود اجتماعات تشکیل میداد و سخنرانیها میکرد. گاهی در مقام تشکیل دو حزب ساختگی اکثریت و اقلیت بر میآمد و زمانی بر خلاف اصول قانونی و حتی انسانی تشکیل يك حزب واحد اجباری دولتی را اعلام مینمود که همه ایرانیان باید عضو آن بشوند و یا از مزایای ایرانیت در کشور خود محروم گردند. اعضاء مجلس سنا و شورای ملی تماماء به دستور دربار از افراد مطیع و یا وابسته به سیاستهای خاص خارجی انتخاب میشدند. در چنین اوضاع و احوال هیچگونه حزب و جمعیتی که بتواند نسبت به شاه و اعمال دولت انتقاد و اعتراض نماید وجود نداشت.

۲ - به موازات دیکتاتوری شاه و با فقدان هر نوع سازمانی برای انتقاد نسبت به اعمال دولت، راه برای بسط نفوذ و توسعه مداخلات سیاستهای استعماری باز شد که در این منطقه بر سه اصل به انحصار خود در آوردن منابع نفتی و معارضه، با دولت شوروی و تقویت اسرائیل مبتنی بود و نتیجه، آن پیمان منشور بغداد و توسعه ارتش ایران بر مبنای محاسبه، آن و افزایش مستشاران نظامی و فروش بیحساب سیل آسای اسلحه و مهمات آمریکا به ایران و تجدید نوعی کاپی تولاسیون قضائی بسود مستشاران نظامی آمریکا شد.

۳ - باید به خاطر داشت که همین سالها نیز مقارن با نهضت‌های عربی ضد استعماری کشورهای عربی مانند نهضت عبدالناصر در مصر و عبدالکریم قاسم در عراق و قذافی در لیبی و مبارزات دلیرانه، مردم الجزیره و غیره بود. در همین سالهاست که کشورهای فلسطین و لبنان کانون پرورش مجاهدین و انقلابیون از جان گذشته میشوند. این نهضت‌ها هر چند بیشتر جنبه، تعصبات ملی عربی داشتند تا يك نهضت وحدت طلبی اسلامی و حتی در بعضی از محافل عربی علنأ جنبه، ضد ایرانی به خود می‌گرفتند که خلیج فارس را احمقانه خلیج عربی مینامیدند، با وجود این مردم کشور ما نسبت به این نهضت‌ها همدردی نشان میدادند و در نظر عامه ملت ایران به صورت جنبشهای آزادی و استقلال طلبی ملل مسلمان شناخته میشدند.

۴ - تعطیل جنبه، ملی یعنی تعطیل مبارزات علنی و قانونی ناگزیر راهرا برای مبارزات زیرزمینی و مسلحانه و چریکی گشود. هسته، اصلی این جمعیت‌ها هر چند از آغاز در داخل صفوف پیروان تندرو جنبه، ملی تشکیل گردید با وجود این مبادی مرامی و سازمانی و تجزیه و تحلیل آنها هنوز هم بر اینجانب بخوبی روشن نیست. زمانی شاه آنها را کمونیستهای اسلامی میخواند که در نظر ما عنوانی باور نکردنی بلکه غیر قابل تصور جلوه مینمود. محققان بعضی از این سازمانها با مراکز انقلابی خارج از ایران مربوط بودند و از آن طریق مسلح میشدند و همین اسلحه نیز به آنها نیروی قابل توجهی میداد. این سازمانهای گوناگون خلقی و فدائی و چپی که در ایران میجوشیدند و میثوریدند با وجود اختلاف با یکدیگر در سه صفت اشتراك داشتند یعنی همه ضد سلطنت بودند، همه نسبت به جنبه، ملی و ملیون ایران عناد میورزیدند و همه بر عکس بطور مستقیم یا غیر مستقیم

بانهدت و نیروی محافل انقلابی روحانی مرتبط و همکار بودند، حتی آن دسته معروف نیز که مرام ضد دینی داشت با قدرت و حکومت روحانیت همراه و خوش بین بود به این امید که آنرا روزی پایگاه انقلاب توده‌ای خود قرار بدهد.

۵ - یکی دیگر از آثار و ثمرات نظام استبدادی و اختناق افکار عمومی بسط و توسعه حیرت آور توجه عامه مردم ایران به مسائل دینی بود. پس از فوت آیت الله بروجردی که در عصر مرجعیت او مقامات موثر روحانی تقریباً به صورت کامل نسبت به استبداد سلطنت و اعمال ناروای دولت و کودتای علیه حکومت ملی دکتر مصدق و انعقاد قرارداد شرم آور با کنسورسیوم استعماری نفت. خاموش بودند، شخصیتی که به ناگهان ظاهر شد و ندای اعتراض و مخالفت علیه حکومت از جهات دیگر بلند کرد آیت الله خمینی بود. در بهار سال ۱۳۴۲ به هنگامیکه هنوز سران و فعالین جبهه ملی در زندانهای شاه بودند، قیام آتشین معروف تهران به هدایت و ارشاد ایشان صورت گرفت که بلافاصله و در همان روز از طرف حکومت نظامی سرکوب شد و با آنکه جمع زیادی از روحانیون نیز گرفتار و زندانی شدند آثاری بر آن قیام مترتب نگردید و دنباله، فوری پیدا نکرد. بویژه که در سال بعد خود آیت الله خمینی نیز به ترکیه و بعداً به عراق تبعید شد.

با وجود این در همین ۱۵ سال اخیر سلطنت استبدادی مطلق محمد رضا شاه بود که قدرت یابی دین و روحانیون به اوج اعلای خود رسید. ظاهراً این یکی از قوانین مجرب تحولات اجتماعی است که در دوران استبداد. مطلق و بسط مظالم و مفساد مردم بیشتر به مبادی دینی و ماوراء الطبیعی رو میاورند. دین در همه جا و در مواردی این چنین پناه گاه مظلومان و رانده شدگان میشود. مظاهر عمده این نوع تحول در جامعه ایرانی توسعه و رونق شبکه، مساجد، افزایش منابع مالی آنها و فعالیت شدید محافل روحانی و پیدایش حسینیه، ارشاد و ظهور مرحوم دکتر شریعتی بود که با بیان شورانگیز دینی - سیاسی و انقلابی خود نه تنها مشتریان عادی بازاری بلکه بخصوص طبقه روشنفکر و جوانان پر شور دانشگاهی را نیز متوجه مسائل دینی کرده و با شوق و حرارت به دنبال خود میکشید.

دانشجویان دانشگاهها که در سالیان نهضت ملی ثابت قدم ترین پشتیبانان ملیون بودند در این دوره اکثراً با هیجان انقلابی در صفوف سازمانهای چپی و دینی فعالیت و تظاهر میکردند بر کسی پوشیده و حتی قابل کتمان نیست که بر اثر این اوضاع و احوال و تحولات، جو نهضت انقلابی ایران در سالهای ۱۳۵۶ و ۵۷ کاملاً جو دینی و رهبر مسلم آن آیت الله خمینی شده بود که راه پیمائیهای ملیونی، اعتصابات فلج کننده دانشگاهها و بازار و کارخانه ها و ادارات دولتی در خط ابلاغت و تعلیمات او صورت میگرفت و در سراسر شهرها و روستاهای ایران مردم اعلامیه های او را میشنیدند و شبها بر پشت بامها به نام وی ندای الله اکبر سر میدادند.

با این توضیحات جواب قسمت اول سئوال شما که گویا ملاقات من با آقای خمینی در پاریس

مشروعیت ایشانرا تسجیل کرده باشد کاملاً روشن است. خیر!! ایشان به هیچوجه از ملاقات و اعلامیه، من در پاریس مشروعیت رهبری نیافتند. ایشان موقعی که به پاریس رفتند و آنرا مقرر فعالیت خود قرار دادند مشروعیت رهبری مسلم خود را از ملیونها نفری که به فرمان ایشان راه پیمائی و اعتصاب میکردند، از ملیونها نفری که شبها در پشت بامها ندای کوبنده، الله اکبر سر میدادند و از کسانی که تمثال ایشانرا در قرص قمر میجستند بدست آورده بودند. ملاقات من با ایشان در آن موقع که در مرکز مسئولیتهای انقلابی قرار داشتم لازم و ضروری بود ولی من در ملاقات با ایشان چیزی از اصول خود را فدا نکردم، بر عکس با استیضاح از ایشان که منظور شما از عدل اسلامی و حکومت اسلامی که در بیانات خود میفرمایند چیست؟ و توضیح اینکه در دو بعد تاریخی و جغرافیائی اسلام حکومت شرعی استقراری نداشته و ندارد و بخصوص در مذهب شیعه، ما پس از غیبت امام زمان ادعای آن بکلی موقوف شده و در مدت قریب هزار سال هیچ عالم و مرجع بزرگ شیعی ادعا و اظهاری در این باره نداشته تا اینکه در جریان قرن حاضر مشروعیت مشروطیت یعنی حکومت مردمی را صحه گذاشتند و بالاخره با جواب صریح ایشان که: «کار روحانیت حکومت کردن نیست، کار آن موعظه و تدریس است» من مطلبی اصولی و تعهدی صریح بدست آوردم که آنرا در مواردی دیگر و در برابر خبرنگاران داخلی و خارجی و بگونه های دیگر تائید و تکرار کرده اند ولی بعداً حکومت اسلامی همه را زیر پا گذاشته است.

اما راجع به قسمت دوم سؤال شما مربوط به اعلامیه من در پاریس، طرح سؤال به آن صورت معلوم میدارد که راجع به جریان اعلامیه ۱۴ آبانها ۵۷ اشتباهاتی در اذهان وجود دارد. گویا این طور تصور شده است که از جانب آقای خمینی در باره صدور اعلامیه بر من فشاری وارد آمده و یا قرار بوده که اعلامیه مشترك باشد ولی آقای خمینی بعداً از امضاء آن اعراض کرده اند. هیچیک از این تصورات صحیح نیست. جریان واقع اینست که صبح روز بعد از ملاقات با آقای خمینی آقای دکتر بختیار از تهران به من تلفن کرد که چرا در پاریس مانده ای تصدی حکومت برای شما آماده شده اگر وسیله مراجعت فوری حاضر نیست خبر بدهید تا هواپیمای مخصوص برای آوردن شما فرستاده شود. من فوراً متوجه شدم که در برابر وضع مشکل تازه ای قرار گرفته ام که اگر نسبت به آن سرسری و جاه طلبانه اقدام کنم ممکن است امید کامیابی و راه حل مشکلات کشور در آن نباشد. مشکل و محذور از دو ناحیه بود. اول از خود شاه که عدم صداقت و خصومت و کینه توزی او نسبت به مصدقیها و جبهه ملی واضح و آشکار بود تا همین چند روز پیش جای ما در زندانها بود و در خانه های ما را با بمب محترق میکردند و شاه علناً به ما بدو ناسزا میگفت و ما را عامل اجنبی میخواند. با این سوابق چه تضمینی در باره صداقت و ثبات او برای تشکیل يك حکومت ملی

وجود داشت. بالاتر و مهمتر از این در این زمان ملت ایران یکپارچه علیه او به شورش و طغیان برخاسته بود. در برابر این قیام انقلابی تا تغییر و تحول اساسی در امر حکومت و سلطنت داده نمیشد که مردم را راضی و قانع بکند و ملت خود را پیروز و حکومت را از آن خود بداند، هیچ رجل ملی، هیچ حکومت و هیچ مجموعه ای از صلحاء قادر به بقاء و دوام حکومت و اجرای اصلاحات و فرونشاندن آتش انقلاب نمیگردید.

مشکل دوم از ناحیه انقلاب و جو مخصوص آن بود. امروزه ممکن است هزاران نفر از هموطنان چه آنها که جلای وطن اختیار کرده اند و چه آنها که در آتش بلیات آن میسوزند، از انقلاب گذشته ترحاشی کنند و خود را مخالف آن نمایش بدهند و آنرا انکار نمایند ولی در واقع و حقیقت انقلاب ایران یکی از بزرگترین انقلابات تاریخی جهان بود که تمام ملت از شهر و روستا و از تمام طبقات در آن شرکت داشتند. ولی در این قیام سرتاسری جو غالب جو دینی بود نه جو ملی و یا سوسیالیستی و رهبر مسلم و بی منازع آن شخص آیت الله خمینی. آیا برای هیچ زمامداری در ایران ممکن بود بدون جلب همراهی این مرجع رضایت مردم عاصی و در حال شورش ایران را جلب کند و در شرایط آرامش و با پشتیبانی افکار عمومی دست به اجرای اصلاحات اساسی بزند؟ با این مقدمات بر من مسلم بود تا شرایط لازم برای فرو نشاندن مردم حاصل نشود قبول مسئولیت حکومت برای ما جز بدنامی و شکست و رسوائی نتیجه دیگری نخواهد داشت. بنابراین بی آنکه از طرف آقای خمینی اشاره ای شده باشد شخصاً تصمیم گرفتم که قبل از مراجعت به ایران شرایط قبول تشکیل يك حکومت ملی را در ضمن اعلامیه روشن کرده و در همان پاریس که مرکز توجه افکار جهانی شده بود منتشر نمایم شبی که در منزل یکی از دوستان مهمان بودیم در حالی که سفره بر زمین گسترده شده بود از صاحب منزل قلم و کاغذ خواستم و افکارم را که در مدت يك دو روز در ذهنم زیور و می شد بر صفحه، کاغذ آوردم و برای حاضرین قرائت کردم که همگان پسندیدند. تکرار موارد اعلامیه مذکور در اینجا بيمورد است. کلمات اعلامیه را چه از لحاظ شاه و چه از جهت نهضت انقلابی یکی یکی سنجیده بودم. حساب میکردم که آقای خمینی و تندروترین جناح انقلاب فعلاً بیش از این نمیتوانند چیزی بخواهند. اعلامیه را برخلاف آنچه تصور شده من برای موافقت نزد آقای خمینی نفرستادم بلکه آقای بنی صدر با ابتکار خود بردند و خبر آوردند که آقا تمام آنرا پسندیده و حتی با خط خود در بند سوم کلمه، استقلال را بر کلمه دموکراسی اضافه کرده است.

بنابراین در باره اعلامیه، مذکور از طرف آقای خمینی پیشنهادی به اینجانب نشده و به طریق اولی بحثی راجع به امضاء مشترك آن نبوده ولی به هر حال قبول و تأیید آن از طرف ایشان اخلاقاً تعهدی برای ایشان نسبت به مفاد آن بوجود آورده بود که دستگاه حکومت جمهوری اسلامی عملاً آنرا نقض کرده است.

چرا جبهه ملی با تشکیل دولت آقای دکتر صدیقی مخالفت کرد؟

ب. راجع به تصور آثاری است که از اقدام جبهه ملی علیه آقای دکتر غلامحسین صدیقی و تشکیل کابینه، او شده است. چون خود حضرتعالی در مصاحبه با هاروارد با قید اینکه نسبت به آقای دکتر صدیقی احترام دارید از آن گذشته اید آیا اگر جبهه ملی در آن ایام خویشتن داری بیشتری از خود نشان میداد و آقای دکتر صدیقی را نفی نمیکرد تصور نمیکنید احتمال رستن کشور از مشکلات بعدی بیشتر بود؟

ج. متأسفانه در آن زمان و در تمام مدت جریان مبارزات و در گیریهای پیش از انقلاب جناب دکتر صدیقی در جبهه، ملی شرکت و فعالیت نداشت، هر چند خود شاه در کتابش نوشته است که: «نخست به دکتر صدیقی از جبهه، ملی مراجعه شد» ولی آقای دکتر صدیقی باید این دعوت را مخصوص به شخص خود تلقی کرده باشد به همین جهت پس از مذاکره با شاه به هیچوجه در مقام گفتگو و مشاوره با جبهه ملی در باره، مذاکرات شاه و ترتیب تشکیل حکومت و کارهای لازمی که باید در آن زمان بشود تاحکومت بتواند مقبولیت عامه پیدا کند بر نیامد. بدین ترتیب ما در مقابل محظور بزرگی قرار داشتیم و مخالفتی با زمامداری ایشان نکردیم و فقط بر طبق اصول خود اعلام نمودیم انتظار همکاری از ما نداشته باشند. جناب دکتر صدیقی نیز با تشخیص خود و درک صحیحی که از واقعیات آن زمان داشت زیر بار مسئولیت نرفت و متأسفانه وضع در آن زمان به صورتی بود که هیچ امیدی برای کامیابی ایشان وجود نداشت.

نظریه مجددی در باره همکاری شورای ملی مقاومت با عراق

س. در ارتباط با وقایعی است که بعد از تاریخ مصاحبه جنابعالی اتفاق افتاده و به منظور سوء تفاهمی است که ممکن است از ابراز اعتماد شما به اشخاصی مانند آقایان هدایت الله متین دفتری و مسعود رجوی حاصل شود که پس از آن همه تشبث و توسل برای جلب همکاری ملیون سر از بغداد در آوردند. نظر جنابعالی در این باره چیست؟

ج. بطوریکه ملاحظه کرده اید متن آن مصاحبات مربوط به پنج شش سال پیش است که در آن زمان و به هنگام اقامت من در پاریس آقایان مذکور با استفاده از پشتیبانی آقای بنی صدر نخستین رئیس جمهوری اسلامی و همکاری جمعی از ملیون و آزادیخواهان شورای مقاومت را به عنوان يك سازمان ملی و كاملاً دموکراتیک و فعال تشکیل داده و جدا، طالب همراهی و همکاری و یا به قول خودشان سرپرستی اینجانب بودند. بطوریکه در متن سفرنامه هجرت تصریح شده اینجانب با وجود همه، عواطف که در آن زمان نسبت به جوش و خروش و فعالیت آنها احساس

میکردم به سبب اختلاف نظرها که در ترتیب تشکیلات و روش مبارزات و تبلیغات آنها داشتم از همکاری با آنها خودداری نمودم. متأسفانه بعداً آن سوء ظن‌ها به حقیقت پیوست. با اعمال ناروا و نا بخشودنی که بعداً از آنها سرزد و با پیوستن به صفوف دشمن مهاجم به ایران تمام پله‌های پشت سر خود را ویران کرده و راهی برای برگشت خود به قلب مردم ایران باقی نگذاشته اند.

درباره آقای بازرگان

س - لابد مستحضر شده اید که آقای رجوی در نشریات خود رابطه، آقای مهندس بازرگان را در طرفداری از سیاست آمریکا دقیقاً منطبق با رابطه، مهندس کیانوری با شوروی شناخته و از این دو مترادفاً به نام استاد دکتر کیانوری و استاد بازرگان یکی عامل شوروی و دیگری عامل آمریکا یاد میکند. به نظر شما آیا این قیاس و برداشت صحیح است؟

ج - در خلال این مصاحبات در موارد مختلف از خود آقای مهندس بازرگان و رفقای او نسبت به جبهه، ملی شکایت و از ارتباطات آنها پیش از انقلاب و در جریان انقلاب با عوامل آمریکائی انتقاد کرده ام و گفته ام که رهبران سیاسی ملتی مانند ایران که با دستگاه استبدادی کشور خود در مبارزه برای آزادی و استقلال هستند نباید تا زمانیکه مسئولیت رسمی دولتی را بر عهده نگرفته اند با عوامل دولتهای استعماری ارتباط داشته باشند. این ارتباطات و لو با حسن نیت و به قصد خدمت باشد باز هم خطا و حاکی از يك نوع خود خواهی و جاه طلبی است و برای آینده ایجاد يك نوع تعهد میکند. معذالك و با همه، اینها مقایسه آقای مهندس بازرگان با کیانوری خطا و بدخواهی فاحش و قیاس مع الفارق است. کیانوری هست آنچه هست ولی بازرگان مردی آزاده سر سخت و مسلمان و پندوستی است و هیچ آدم منصف و لواز جهاتی باوی اختلاف مشرب داشته باشد نمیتواند و نباید او را عامل و سر سپرده يك سیاست خارجی بداند.

بررسی مجدد درباره آقای مدنی و روابط اخیر ایشان از نظر جبهه ملی

سؤال - نظر به اینکه در متن مصاحبه با هاروارد و در ارتباط با فعالیتهای جبهه ملی پس از انقلاب از آقای مدنی به عنوان یکی از موثرترین افراد جبهه ملی یاد کرده‌اید و حتی موفقیت‌های نامبرده را در امر کاندیدایی ریاست جمهوری (بدون آنکه کاندیدای رسمی جبهه ملی باشد) از آثار حمایت جبهه ملی عنوان کرده‌اید، اینک که ایشان در مظان اتهام دریافت پول از سیا قرار گرفته و پس از آنکه شخصاً بدان اعتراف کرده‌است تقاضا دارم نظر خود را در این مورد بیان بفرمائید تا در جریان مبارزات آینده ملیون

بتواند راهنما و کارگشا باشد و مردم ایران بدانند که دریافت کمک از خارجی تا چه حد با اهداف زنده‌یاد مصدق و جبهه ملی ایران مطابقت دارد.

ج: یکی از اصول مسلم و پایدار ملیون مبارز ایران اینست که در جریان مبارزات خویش برای تحصیل آزادی و استقلال و حکومت مردمی نباید به هیچوجه با سیاستها و مقامات خارجی ارتباط و وابستگی داشته باشند. به طریق اولی پول گرفتن از آنها به هر کیفیت و هر عنوانی که باشد مردود و محکوم و غیرقابل قبول است.

آخرین پیام در آخرین سخن

سئوال - جناب آقای دکتر سنجابی به عنوان آخرین سئوال میخواهم تقاضا کنم که ارزیابی کوتاهی از تجارب ۵۰ ساله مبارزات خود بعمل آورده و نتیجه آنرا به صورت پیامی برای ملیون ایران یا خطاب به جوانان ایران ارائه فرمائید.

ج - من نمی خواهم در پاسخ این سئوال شما و در پایان این گفتگوها حیا سه سرائی بکنم. ولی حوادث انکارناکردنی تاریخ کهنسال این ملت شهادت میدهد که کمتر ملتی از ملت‌های باستانی جهان، در طول تاریخ خود، مانند مردم ایران دچار مصائب هولناک خانمان برانداز شده و توانسته‌اند مانند ملت ایران بزودی هویت و اصالت ملی خود را بازیابند.

دور نرویم تاریخ همین شصت هفتاد سال اخیر ایران که جریان حوادث آن موضوع مباحث این مصاحبه بوده‌اند: از نهضت ضد استبدادی و ضد استعماری مشروطیت، اشغال سرزمین ایران در جنگ جهانی اول و در پایان آن تحمیل يك کودتای نظامی دست پرورده اجنبی و استقرار حکومت بیست ساله استبدادی، و اشغال مجدد ایران بوسیله نیروهای استعماری در جنگهای جهانی دوم و بلیات و مصائب ناشیه از آن همراه با توطئه و فشار برای دستیابی به ذخایر نفتی ما و ایجاد غائله سهمناک آذربایجان و مقاومت و کوشش غیرتمندانه مردم کشور ما برای رهائی از این بلیات و سپس نهضت افتخار آمیز ملی کردن نفت به رهبری دکتر مصدق که سرآغاز نهضت بسیاری از ملت‌های استعمار زده جهان گردید، و واکنش استعمار و استبداد علیه آن به صورت يك کودتای خائنانه دیگر و استقرار مجدد يك حکومت خودکامه غیرقانونی بیست و پنجساله که آن نیز باعث قیام سراسری و انقلاب اخیر ملت ایران گردید، همه شاهد صادق فراز و نشیبهای این حقیقت تاریخی هستند.

آری انقلاب ۱۳۵۷ که با شرکت و جانفشانی تمام اقشار ملت، تحت شعارهای آزادی و استقلال و دموکراسی و عدالت اسلامی صورت گرفت یکی از بلندپایه‌ترین فرازهای این حقیقت تاریخی بود که متأسفانه اندکی پس از پیروزی با کودتای آخوندی تغییر ماهیت داد و به حضيض ارتجاع و

بیعدالتی و خودکامگی افتاد. بیمورد است که من در اینجا نقض عهدها و تناقضات و دوروییها و گمراهیها و خرابکاریها و فسادهای این نظام بی نظم را یادآور شوم. ملت ایران که اکنون در آتش بلایای آن میسوزد خود آلام آنرا با خون و گوشت خود احساس می کند.

پیشوای محبوب ایران دکتر محمد مصدق نیز، پس از پنجاه سال مبارزه علیه استبداد و استعمار، بعد از آن که صنعت نفت ایران را در سراسر کشور ملی کرد و بساط استعمار را از میهن ما برچید به دست جماعتی خودخواه و گمراه به محکمه نظامی کشیده شد و بالاترین توهین از حقیرترین افراد را تحمل کرد. اما او نه تنها از حقوق خود و ملت ایران با شهامت و رشادت در دادگاه دفاع کرد بلکه از آنجا به هم میهنان خود از مرد و زن پیام داد که در راه استقلال و آزادی از مبارزه مأیوس نشوید و از خطر نهراسید.

بر همین قیاس من نیز به نوبه خود به پیروی از آن پیشوای بزرگ هم میهنان خود بویژه جوانان ایران را مخاطب قرار داده و به آنها با اطمینانی که زاده ایمان است عرض میکنم نهراسید و از رنجها و مرارتها که بر ملیون و آزادیخواهان و بر میلیونها نفر مردم بیگناه گذشته و میگذرد مأیوس نشوید. ایران عزیز ما پایدار است و بزودی هویت اصلی و آزادی خود را باز خواهد یافت. به قول شاعر بزرگ معاصر:

هست ایران چو گران سنگ و حوادث چون سیل

طی شود سیل خروشان و بجا ماند سنگ

این نظام حاکم بر ایران علاوه بر جهل مطلق، علاوه بر تناقضات داخلی، علاوه بر درماندگی در امر حکومت، علاوه بر ظلم و فساد که رواج داده، حتی از لحاظ دینی هم بر طبق اصول امامی اثنی عشری يك بدعت است و محکوم به زوال است.

بر شہاست که در پیکار خود بر اصول مجرب آزادی و استقلال و حکومت مردمی و عدالت اجتماعی استوار بمانید و وحدت خود را با انضباط حفظ کنید و با هیچ سیاست خارجی و هیچ دسته و افراد وابسته به سیاست خارجی همکاری ننمائید. خدا یار شما باد. دکتر کریم سنجایی.

ضمائم برای زیرنویس‌ها

۳۶ - دولتهای بین نخست وزیری سیدضیاء و رضاخان میرپنج عبارت بودند از قوام السلطنه ۲۹ آبان ۱۳۰۰ - مشیرالدوله ۱۸ اردیبهشت ۱۳۰۱ - قوام السلطنه دهم بهمن ۱۳۰۱ - مستوفی الممالک ۳ خرداد ۱۳۰۲ - مشیرالدوله خرداد ۱۳۰۲ - سردار سپه بان ۱۳۰۲

۴۸ - روابط سیاسی ایران و فرانسه در اوایل سال ۱۳۰۸ قطع گردید تا اینکه هیئتی از طرف دولت فرانسه به ایران آمده و با شاه ملاقات نمود و رسماً عذر خواهی کرد. از آن پس باب مناسبات سیاسی گشوده شد

۴۹ - (۱) عبدالغفارخان جلال علاء معروف به جلال غفار وزیر مختار Minister ایران در آمریکا بود و در مکالمات با پلیس، خود را آنگونه که بود معرفی کرده بود و از لفظ Ambassador که به معنی سفیر کبیر است استفاده ننموده بود.

۴۹ - (۲) تا اینکه بعداً کرول هول وزیر امور خارجه ی آمریکا که همراه به فرانکلین روزولت رئیس جمهوری آمریکا به آرژانتین رفته بود با نادر آراسته سفیر ایران در آن کشور باب مذاکره گشوده و نادر آراسته که برای مرخصی به تهران آمده بود جریان کامل مذاکرات را شفاهاً به عرض رضا شاه رسانید و در سال ۱۳۱۷ شمسی نماینده ی مخصوص وزارت امور خارجه آمریکا به تهران آمد و عذر خواهی رسمی از شاه کرد و بدین ترتیب مجدداً سفارتخانه ی ایران در آمریکا افتتاح شد.

از جمله میرزا حسن خان صبا مدیر روزنامه ستاره ایران که بعد از فحش زیاد دستور داد پایش را فلک بسته و ۲۰ ضربه شلاق باورده شد و بعد در طویله قزاقخانه حبس اش کردند.

پیام تاریخی



این عکس تاریخی مربوط به مراسم چهاردهم اسفند ۱۳۵۷ است که مردم ایران پس از ۱۲ سال که از مرگ مصدق بزرگ می گذشت امکان یافتند که در آرامگاه او گرد آیند. خبرگزاریها جمعیت آنروز را دو میلیون نفر برآورد کردند.